

پرونده

کتابخانه  
GOLDESTAN  
LIBRARY

بعضی از روزه‌های زندگی‌ام نقاط اوجی داشت که همانند بهشت در تصور گسترش می‌یافتند در سال‌های نوجوانی‌ام بسیاری روزه‌ها برای فرار از خانه به‌دنبال مکانی مناسب می‌گشتم. هر شب قبل از خواب نقشه براق و کارتونی شکلی را که سوغات آخرین تعطیلات به‌یاد ماندنی به همراه خانواده‌ام بود پیش روی‌ام باز می‌کردم. تعطیلاتی که در آن افضای خانواده برای آخرین بار کنار هم بودند. ساعتی روی شکم می‌خوابیدم و برای زندگی شبانه مخفی در مکان‌های پرزموبراز در قلمرو جادویی **Maglo Kingdom** خیالاتی در سر می‌پروراندم.

گمان می‌کردم که می‌توانم در طول روزه در یک اتاق دنج زیرشیرینی در قلعه سیندرلا یا در سرزمین نامسایر در جنگلی دورافتاده و خیالی بخوابم. شب هنگام بیرون بیایم و در بین مردم محوشوم، در حالی که جیب‌بری می‌کنم و تنگ و تنها باقی می‌مانم. این رویاها به مدت یک‌سال دوام پیدا نکرد و هر دم نخیلاتام پرشاخ و برگ‌تر می‌شد و در خلال آن همواره بر این تصور بودم که به‌زودی با بچه‌های فراری گمنام در گوشه و کنار کوچمه‌س کوچمه‌ها، یا زیر سایه درختان یا زیر پلکان دالان‌های زیرزمینی مواجه می‌شوم که بعد با آن‌ها به دنبال غذا برویم یا پشت سر اتوبوس‌ها بدویم.

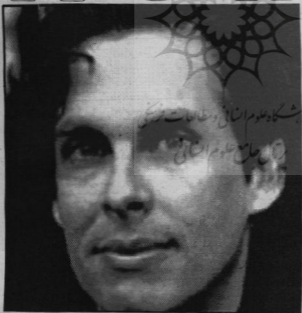
هر چه می‌گذشت رویاهاهم دربارۀ فرار، شکوهی تازه و نهفته به خود می‌گرفت. و در حالی که نقشه‌های فرار همچنان ذهن مرا مشغول داشته بود، ناگهان با روندی غیرمنتظره بزرگ شدم. حالا این‌جا در کنار شما هستم. عجیب نیست؟ به سختی می‌توانم جایی شبیه به این‌جا را در بین تمام مکان‌های رویایی‌ام به‌یاد بیاورم، مکان‌هایی که آدم‌های سرزمین خیال زمام‌امورش را به دست گرفتند.

# روپای فرار

Micheal Chabon

مایکل شی‌بون نویسنده آمریکایی  
برنده پولیتزر ۲۰۰۱

Payman-h@irame.com  
Pedram-h@irame.com



پیمان هاشمی‌نسب

پدرام هاشمی‌نسب

## صندوقی که پانزده سال به دنبال خودم کشاندم

مفت و کو با مایکل شیون  
ترجمه پیمان هاشمی نسب

شما در نوشتن رمان ماجراجویی حیرت‌انگیز کتابچه و کلبه را چه چیزی الهام گرفتید؟ آیا با یک شخصیت، یک پنداشت و با یک پیرنگ شروع کردید؟

من نگارش این کتاب را به خاطر صندوق‌های کتاب‌های کاریکاتوری که به مدت پانزده سال همراه خود داشتم، آغاز کردم. این صندوق تنها برای ماده نوزاد کوهی‌ام بود. من فقط پانزده سال من استون را دنبال خود کشاندم و هرگز آن را باز نکردم. صندوق کاملاً نوزادپسندی شده بود و من هم در طول این مدت نوار آن را باز نکردم. سپس، روزی در جریان یک اسباب‌کشی به طور اتفاقی با آن روبه‌رو شدم. نوارهای آن را باز کردم و گردوغبار روی آن را گرفتیم. صندوق بوی خوبی می‌داد و یادآور فضای معوشه شده تصورات ذهنی جوانان کوکلی‌ام بود. به این فکر افتادم که می‌شود از این حتمه کتابی به‌وجود آورد.

**جوزف و سسی از کجا به وجود آمدند؟ و همین طور تصمیم شما در قرار دادن داستان در برابر پس زمینه جنگ!**

جوزف و سسی با تصمیم اولیه من که نوشتن کتابی در زمان به اصطلاح عصر طلایی کتاب‌های کاریکاتور، بود. به دنیا آمدند و به سرعت رشد کردند. در واقع من نظر خاصی دربارهٔ پیدایش آن‌ها ندارم. فکر می‌کنم که آن‌ها در نخستین لحظه‌های نگارش کتاب به عنوان جفت Mutt & Jeff (دو شخصیت کارتونی، یکی کوتاه و دیگری بلند) و به طرز میهم نظیر فن‌کیشوت و سانچو شکل گرفتند. سپس به سرعت و به تدریج درهم ادغام شدند. حداقل تا آن جایی که من می‌دانم قالب آن‌ها را به یاد مردم واقعی نبود.

آیا می‌توانید دربارهٔ علاقه همیشگی تان به حال‌وهوای

لواسه قرن بیستم، به‌خصوص در آمریکا، توضیح دهید؟ و همین طور رواج کتاب‌های کاریکاتور در آن دوره؟ و اصلاً به ما بگویید کتاب‌های کاریکاتور چه نوع رساله‌هایی بودند که توانستند بیش از رساله‌های دیگر خوانندگان را در گریز از دوران مشقت باری دهند؟

پنجم در سال‌های میانی قرن بیستم، زمان فلولی‌تاسم. دوران خوبی را برای من به‌وجود آورد. او چیزهای زیادی دربارهٔ نمایش‌های رادیویی، سیاستمدارها، سینما، موسیقی، ورزشکارها و دیگر چیزهای مربوط به آن دوره می‌دانست. و از آن جایی که او اهل بروکلین بود خطرات و دیدگاهش از آن زمان بیشتر سم‌نگیری نیویورکی داشت. فکر می‌کنم مهم‌ترین چیزی که سعی می‌کردم در کتابم به آن بپردازم، تنها انتقال خودم به آن زمان و مکان بود، همان کاری که پدرم برای من در زمان کوکلی‌ام انجام داده بود. من خودم دقیقاً نمی‌دانم که چه ارتباطی میان کتاب‌های کاریکاتور، هست فقط این را می‌دانم که این هم دنیا‌یی بوده پدرم مرا با آن اشتنا کرد. اتفاقاً خود او هم در زمان کوکلی‌اش، خوانندهٔ سیری‌ناپذیر کتاب‌های کاریکاتور بوده. این کتاب‌ها بین هشتاد تا صد صفحه داشتند و معمولاً محتوی آن‌ها با نشان‌های تجدیدچاپ شدهٔ دهه‌های چهارم و پنجاهم تکمیل می‌شد. از این‌رو برای من، دسترس‌ی و ارتباط با این بخش از دنیای کوکلی پدرم کار آسانی بود. و تعجبی نبود که همین کتاب را به پدرم بازگردانم. بدون نظرات او مورد صنعت نشر امروزی کتاب کاریکاتور چیست؟ آیا با بودن انواع و اقسام رسانه‌ها و سرگرمی‌هایی که امروزه وجود دارد، هنوز جایی برای این گونه کتاب‌ها باقی مانده است؟

نمی‌توانم به این سؤال‌تان خیلی دقیق پاسخ دهم، چون در این زمینه اطلاعات کاملی ندارم. اگرچه، پروسهٔ واضح است که خواندن این نوع آثار از حدود سال ۱۹۵۰ میلادی تقریباً منتهی شده و حتی از اواسط دههٔ هشتاد سیری به شدت فزاینده‌ای واقعی کرده است.

چندتر وقت صرف تحقیق دربارهٔ موفقیت و شرایط تاریخی رمان انجام دادید؟

تحقیقات نسبتاً گسترده‌یی را به انجام رساندم. برای من نگرش کتاب‌های جذاب و جدیدی بود که برای نگارش یک رمان آن‌جاذ می‌کردم. مطالعات وسیعی بر روی تاریخ نیویورک، تاریخ آمریکا در خلال سال‌های جنگ و... کردم. خیلی جالب بود، حتی چلباتر از نوشتن آن. آیا یک رمان‌نویس به لحاظ هنری این اجازه را دارد که به خلق جزئیات تاریخی بپردازد، درست همانند شما که در بعضی موارد این کار را کرده‌اید؟

بله، البته تا آن‌جا که در خدمت برآوردن هدف داستان باشد. نه بی‌جهت و بی‌دلیل. عمیقاً به اعتبار هنری معتقدم، هنوز هم آن روز شکفتن‌انگیز را که لیس‌تایم

را گرفتیم به یاد دارم، مادرم خیلی به خود می‌بالید. آیا شخصیت‌های شما برگرفته از آدم‌های موجود در زندگی خودتان هستند؟

شاید بتوان گفت که خیر، حدس می‌زنم تنها مورد موجود در این کتاب که از زندگی شخصی خودم الهام‌برداری شده، تصویر مشارکت سسی و روزا است. طریقی که آن‌ها به تبادل افکار می‌پردازند و بی‌هیچ خصومت و بدون ایجاد نراحتی کار هم‌دیگر را مورد انتقاد قرار می‌دهند. این شباهت بسیاری به زندگی من و همسر، ایلت والدمن دارد. او نیز یک رمان‌نویس است. آیا تعابیر دارید که این اثر به فیلمنامه تبدیل شود و آیا اصولاً با چنین انگیزه‌یی شروع به نوشتن می‌کنید؟ البته صحبت‌هایی راجع به این‌که اثرم تبدیل به فیلم شود در جریان است، اما هیچ چیز قطعی نیست. فکر می‌کنم که بشود فیلم معشری از آن را آورد. اگرچه، صادقانه باید بگویم که به هنگام نوشتن این کتاب حتی لحظه‌یی به این فکر نبودم که آن را بعدها به یک فیلم‌سینمایی تبدیل کنم. و اصلاً این نگرانی را نداشته‌ام که آیا این کار قابل فیلم شدن خواهد بود یا خیر. اگرچه حق و حقوق اثری برای فیلم شدن قبل از این که نگارش آن شروع شود فروخته شده و قبلاً در موردش صحبت شده بود و مشکل احتمالی گریبان‌گیر تولیدکننده می‌شد. من و منکل

آیا هدف خاص داشتند که درک برخی موارد را به عهدهٔ قوهٔ تخیل و تجسم خواننده بگذارند، به‌عنوان مثال مفهوم نگاه مادر سسی در صفحه ۲۱۲، یا جزئیات آن‌چه برای عواد جواد اتفاق می‌افتد؟

سوال جالبی است. در واقع در مورد مادر سسی، فکر می‌کنم که نگاه او اشاره و دلالت ضمنی کاملاً واضحی است. به این که مادر خبر دارد یا لاقلاً به غیرعادی بودن او مظنون دارد. اما نهایتاً در صحنه‌های بعدی به گونه‌یی نوشته‌ام که نگرش مادر سسی نسبت به تسلیات جنسی او به وضوح مورد توجه قرار گیرد، در اصل خودم خواستم که این گونه باشد. و در مورد بخت و اقبال خانواده چون نیز به همین متوال است، که باز هم تصمیم خود من این بود. بعد از بازی کردن با چند صحنه مربوط به یکم ابروی‌ها، شک و گمان را از میان برداشتم. اما صریحاً به بیان آن نپرداختم. آن‌چه در این داستان حائز اهمیت است در واقع واکنش جو است.

**کار بعدی تان چیست؟**

در حال حاضر روی یک فیلمنامهٔ آزمایشی برای یک سریال تلویزیونی کار می‌کنم. دارم آن را برای شبکهٔ تی‌ان‌تی می‌نویسم. نام آن **Teleshock** است و بی‌شک داستانی دو خوانندهٔ سهام‌پوست و سفیدپوست که در برکلی و اوکلند کالیفرنیا زندگی می‌کنند، می‌پردازد. یک ماجرای کمدی خانوادگی است.

پیش به معنای مطالبی برمنز و بی نظیر به ذهن‌های معان می‌رسید تبدیل به معنی حرف‌های نامربوط و بی‌معنی می‌شوند. ناگهان ابریشم پرتلاوت کتاب رویایی‌مان به ترک تعجب تبدیل می‌شود اما یک صفحه از آثار ناباکف، تقریباً به اندازه همان کتاب‌های عالی‌ای که در رویاهامان نوشته‌ام و خواندم شگرف است.

قصایوت در سارآ کتاب‌های نخستین دوران زندگی‌اش، کتاب‌هایی که به زبان روسی نوشته شده‌اند آسان نیست. باید این را به خاطر داشته باشیم که تمام کتاب‌های نخستین ناباکف با دقت نظر و موشکافی تمام و کمال خود ناباکف به زبانی دیگر ترجمه شده است؛ به سبب این آن‌چه استفاق افتاده چنین است؛ امریکایی‌هایی هستند که در حال خواندن کتابی‌اند که یک متکلم زبان انگلیسی آن را به زبان روسی نوشته و سپس یک متکلم زبان روسی آن را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است. بعضی مواقع، زبان خصوصیتی نهفته دارد. اما من اثر The Gift را که عنوان روسی آن Def است، بسیار دوست دارم. فکر می‌کنم که عنوان روسی آن بسیار مهم‌تر و جدی‌تر از عنوان انگلیسی آن جلوه می‌کند. یادآوری او از زمان و قسمتی از دنیا، که او هیچ تجربه‌ی کاملی از آن نداشته. شاهکاری شگرف از قوه تخیل را به نمایش می‌گذارد. شخصیت کتاب جدیدم زمان جنگ جهانی دوم را در مقرر زمینی متروکه نیروی دریایی در استنب‌های قطب جنوب سیری می‌کند. تا قبل از این که در اثر The Gift درباره

بازآفرینی گردد، بلکه این خودتان هستید که باید بار دیگر خلق شوید. بعضی مواقع هم احساس می‌کنید که به هیچ‌وجه نمی‌توانید از عهده‌ی این کار برآید قلب که در حالت نارامی و فشار روسی بود. کسی قدم می‌زدم بعضی مواقع این قدم زن در بیرون شهر و در دیگر مواقع در محل سکونت‌ام در برکلی واقع در ایالت کالیفرنیا بود. من چهار سال غارنوردی کردم؛ از دیواره‌ها بالا می‌رفتم، در حالی که رنگ پریده بودم و در نور شدید آفتاب چشم‌ام باز نمی‌شد.

من تردید دارم که تنها امریکایی شیفته ناباکف باشم. فکر می‌کنم بسیاری از مردم چنین باشند و در این معادله‌ها چون من فقط در این مکان حضور دارم به خود اجازه می‌دهم تا از طرف همه صحبت کنم.

اولین و مهم‌ترین دلیل علاقه‌ی شدیدمان، نگارش انگلیسی اوست. معنای نگارش انگلیسی او برایم شبیه اتمام یوج معماهای بودایی است و در ذهن‌مان با این پرش کتابچار می‌روم که انگلیسی نوشته شده توسط ناباکف از دیدگاه خوانندگان روس، چه تفاوتی با آثار نویسندگان انگلیسی زبان دارد؟ اما در نظر ما، ناباکف در زمان‌های انگلیسی خود سبک غنایی ظریفی را با دقت و موشکافی عاری از هر گونه احساسات شدید طوری درهم می‌آمیزد که به نظر می‌رسد تمام احساسات انسانی را در نهایت شور و پستی زبانی عاری از استبداد و مصلحت ارائه کرده است. او استعداد شگفت‌انگیزی در تفهین‌پذیری نحوی یک جمله انگلیسی دارد، او می‌تواند، اندیشمندانه می‌تواند، اندوختگی می‌شود و انوس می‌خورد. نگار نیزه‌های مسمر را با شفت پروتابل کرده و رعد و برق تولید می‌کند. و جملاتش برای تمام دوران‌ها انگیز و موزون باقی می‌ماند.

بعضی مواقع رویاهای تاریک که در آن‌ها خود را مشغول نوشتن می‌بینیم، احساس‌مان این است که داریم به‌طور برجسته‌ترین می‌نویسیم؛ عقیده‌ی ما بیان می‌کنیم که قبلاً هرگز همانند وضعیت کنونی‌مان تمام و کمال بیان نشده بود؛ از استعداد و طریقه سخن گفتن خود شگفت‌تره می‌شویم در حالی که بخش‌های بیرون ما تماماً می‌دانند که ما فقط در حال خیال‌پردازی هستیم. این بخش آگاه درون ما به‌تازگی می‌آمیزد که نمی‌توانم در انتظار بیداری باشم تا این کتاب باورنکردنی و شگفت‌انگیز را که در حال نوشتن آن هستم به همه نشان بدهم. پس برمی‌خیزیم و بی‌تامل قلم و دفترچه‌ی برمی‌داریم و به سرعت شروع به نوشتن جملاتی می‌کنیم که قدریم که خاطر ماوس‌بخان، جملات معنادارمانی که با چوبی نیز روی سله‌های ساحلی نوشته شده رفت‌مرتبه با آب دریا پر شده و معمو می‌شوند. شاید چنین وضعیتی برای شما هم رخ داده باشد. تمام چیزهایی که تنها چند لطف

نشی توام شور و هیجانی را که در حضور در خانه این شخصیت در من به‌وجود آمده بیان کنیم. فکر می‌کنم که او تنها نویسنده‌ی است که به آثارش بیشتر از همه عشق می‌ورزد و او را تحسین می‌کنم. من چهار بار اثر Lolita و سه بار AdA را خواندم و واقعاً نمی‌توانم بگویم که چندین بار، در شفت و شگفتی، به‌صراحت Pale Fire رفتم. در روزهایی از سال قبل سرگرم خواندن قسمتی از آدا بودم که در آن سیستم پل‌ها و برج‌های آدا توصیف می‌شود. بعضی مواقع که احساسی رخوت و سستی می‌کنم، کتاب شرح‌حال‌اش را دست می‌گیرم و به بعضی عکس‌های نگاه می‌کنم. چه خوب و زیورمند و چه مسن و فربه، او بی‌چون و چیرا حالتی

سخنان مایکل شی‌بون در خانه - موزه ولادیمیر ناباکف

ناباکف شگرف می‌نویسد مثل رویا

ترجمهٔ پدرام هاشمی‌نسب

بزرگ‌منشانه و والا دارد. آن‌گاه حس می‌کنم با پیش‌بازم‌مخترم می‌گرد و به نظر می‌رسد مرا بغضی تحقیر کرده است. سپس به سرکارم باز می‌گردم. شاید هم معجزه را برمن آشکار می‌کند تا اقرار کنم به هنگام نگارش جدیدترین رمان‌ام حس می‌کردم که او به همراه من است. نوشتن این رمان برای من بیش از چهار سال به درازا کشید و در این مسیر نیز با مشکلاتی روبه‌رو می‌شدم. کتاب بزرگی است و قلبم در آن سردرگم می‌شود. در مواقع دیگر حس می‌کردم که در تن‌بادهای بزرگ نگارش درگیر شده و در مدت پنج تا شش روز پنجاه صفحه را به سرعت طی می‌کردم. در اواسط پیش‌نویس‌ها، هفته‌های بحرانی هم وجود داشت که در آن هنگام آدم متوجه می‌شد که این کتاب لغتی نیست که باید دیواره را در فکر پروراند شده و

سنس‌های - Konefantin Kirilovich Godunov - Cherdynstev بخوانم از این سخن‌کننده احساس غرور می‌کردم من خودگی شخصیت فلسفیان را در این هامون رنگ پریده و کویه و درون کلبه‌های کوچک و دودوگرما غوره که بوی سگ‌های سورتمه کش و روشن فوک می‌دادند. توصیف کرده بودم اما ناباکف در حالتی مشابه همین، خود را به استنب‌های دههٔ ۱۸۹۰ بازمی‌گرداند و این تصور را پیش می‌آورد که شاید ناباکف اولین بار توانایی‌اش را با اثری تمام و کمال دربارهٔ ادبیات فلسفاتی تاریخی محک زده است. اما از موضوع مورد بحث‌ام و توصیف آن‌چه مرا شیفتهٔ آثار ناباکف کرده دور نشوم.

دومین نکته، عنصر تلخ و شیرین و خوشایند و ناخوشایند زاده حافل و سنسبان در حال و هوای اصلی

آثارش است. ادبیات ما همواره ادبیات تبعیدی بوده است. ادبیاتی که از یک سو در کشمکش میان حسرت و سرزمین و زبان مادری و از سوی دیگر در عزم رها کردن توطئه یافتن، حبس شده است. خاطره طعنه آمیز بهشت واقعی گمشده از هائوین آتادلیلو<sup>۱</sup> در نوشته های ما فطری و تفکیک ناپذیر است. شاید از این جهت نایکف نویسنده ای کاملاً آمریکایی باشد.

ما بزرگشده دورانی هستیم که در آن نوستالژی به وجود آمده، تصفیه شده و سپس همانند فلوراید به آب لوله کشی شهر افزوده گردیده و پذیرفته می گردد. ما با سمر رسیده است. ما در امریکای فرسوده ای زندگی کرده ایم که زمانی اقیانوس های بیخوار را به یکدیگر مرتبط ساخت و مینتر را شکست داد. او در برخی از ما که از تاریخ خودمان کاملاً جداگشته ایم میل شدید به دلنگی خاموش تشغلی و عمیق نایکافی را به وجود آورده است. و باز هم می گویم: نایکف هرگز احساساتی نبوده است. او هرگز در مقابل ما مست نشده و در حالی که لباس بومی اش را به تن دارد به زبان مادری اش آواز لشکبار نمی خواند. او بارها بارها به مضمون تمیذ بازمی گردد اما انقلاب موانع با این موضوع باطنی تند برخورد می کند و همان احساساتی را که قلبش بر تبعیدی را می فشارد، به استهزا می گیرد. اثر Pale Fire شاعرانگ کسیتی های دنیامنده است.

رفکار او نسبت به احساس غربت، مرآ به سمت سومین نکته که ما را به او بسیار علاقه مند گردانده هدایت می کند: منظومه طرز برخورد او با عواطف انسانی است. به نظر برخی از مردمی که می شناسیم،

**ادبیات امریکا همواره ادبیات تبعیدی بوده است!**  
ادبیاتی که  
**از یک سو در کشمکش میان حسرت و سرزمین و**  
**زبان مادری و از دیگر سو**  
**در عزم رها کردن توطئه یافتن، حبس شده است**

نایکف می احساس، خوشتر، درون گرما و بی رحم است. برخی او را بی رحم، برخی دیگر نیز او را نویسنده ای سنگدل می نامند. در حالی که او خود هیچ یک از این خصوصیات را ندارد. شخصیت های داستان های او اغلب سنگدل هستند و از این رو سرنوشته بدی نیز دارند اما من فکر نمی کنم که کسی حضور این گونه شخصیت ها را نشانه برداشت نایکف از دنیا و ساکنان آن و یا بازتابی از سرشت نویسنده باشد. او اغلب با احساسات و عواطف بیرونگار دارد که کمتر میان مردم معمول است؛ از جمله می توان به خفت، سرانگدگی، پشیمانی و نگرانی اشاره کرد. من به گوگول<sup>۲</sup> و چخوف<sup>۳</sup> می اندیشم و از خود می پرسم که چرا نویسندگان روس درک بهتری از درد کش و واکنش در اجتماع بشری داشته اند. نمی توانم تصور کنم که چگونه خواننده ای

می تواند گدار طرف به تصویر کشیدن خالوادا<sup>۴</sup> چرنیشفسکی، زوج فرتوت و غمگین اثر Dost که روح پسر به قلب بیست و هشت سالگی در لندن شان ظاهر می شود. تحمل کند و با کسی داستان دوسته بنویسد. او در اثر Ada بخواند. تمام این خصوصیات ناشی از نظرات کار نایکف است. این ویژگی منبع احساسی است که آثار نایکف را چنان مؤثر و تأمل فزا جلوه می دهد. این عموشی و کم حرفی بلندمنشانه است که نشان خفیه ای و بیگنوری پای های نیز در آن نهفته است.

بعضی مواقع نایکف ما را به یاد قهرمان هایی در آثار جان باخن<sup>۵</sup> و ایسج رایدرهاگارد<sup>۶</sup> می اندازد؛ قهرمان های خوش سیمه، کم حرف و فرتوت که لباس های با بی سلیقه ای به تن کرده اند؛ قهرمانی که بدون هیچ شکایتی قادر به تحمل سختی و محرومیت بوده و همیشه آماده هر کاری هستند و با افتخار جوهر رخنه ناپذیر موشده را که ارائه دهنده واقعی ترین و درونی ترین افکار و انگیزش هاست، حفظ می کنند. او در عبارات خود زندگی نامه ای، مصاحبه ها و بازگویی خاطراتش به هیچ چیز اقرار نمی کند؛ هرگز از تردید و دودلی شکایت نمی کند و به آن اعتراف نمی کند. اما در آثار ادبیات داستانی اش، پشت نقاب شخصیت های ناظران و رنج کشیده، درک او از رنج انسان ها پدیدار می شود؛ البته به جز زمانی که به موضوع عشق ورزی می رسد. فقط در این جا است که نایکف حاضر به رها کردن تریبی از وقار و خودخاری اش می شود. این عالم شریف، در موضوع عشق و تنفر به سرعت عقاید فرتوتی اش را بروز می دهد. شگفت زده می شویم از این که چطور نایکف در زمان توصیف چیزی هوس بار می تواند چنین پرشور و با احساس باشد. نایکف در توصیف صدای آب غروشان، در مبله کردن یک اتاق با ریاضه پالتشکهای گردآلود و نور سبزه مهیب باغ همسایه و رنگ پرنگ شدن پوست یک زن و حالت شگفت انگیز موهایش پس از شستشو، مهارتی خاص دارد. نشاطی که با حسی زوگنگار در نایکف ایجاد می شود. آنقدر شدید است که می تواند گردش زمان را متوقف سازد و تا سال های متعددی و حتی دهه های پس از آن در حافظه پاره جا بماند. حال، ویژگی های شخصی و غیر شخصی پدیدار می شوند و نایکف شیدایی و دیباختگی بنیادین اش را بر ما آشکار می سازد.

موفقیت برخی از ما نویسندگان بی تردید درگرو خواندن آثار ولادیمیر نایکف و عشق ورزیدن به آن است.

پی نوشت ها:

۱. Steppen: دشمنی و سرخ و برافله استخوان تو استعجابی و قزه لریبا آسیا و امریکا وجود دارد

۲. Nathaniel Hawthorne (1804-64) و داستان کوتاهیوس امریکایی، او یکی از بزرگترین نویسندگان انتر سیدنت مشغلی بر اویده امریکا به حساب می آید. وی را به عنوان استاد داستان های نمادین و تعلیلی می شناسند. شهرت او به خاطر دو اثر The Scarlet Letter, 1850 و The House of Seven Gables, 1851 است.

۳. Don DeLillo (1936-) رمان نویس امریکایی، او یکی از بزرگترین رمان نویس پست مدرن امریکا به حساب می آید. وی با اثر White Noise نوبت جایزه National Book Award سال ۱۹۸۵ را از آن خود کرد.

۴. Nikolay (Vasilyevich) Gogol (1809-82) طنزپرداز، نمایشنامه نویس و رمان نویس روسی زاده اوکراین، آثار او و



شاعرهای بزرگ ادبیات رئالیستی قرن نوزدهم روسیه است. رمان Dead Souls, 1842 و داستان کوتاه The Overcoat, 1842 او، پایه و اساس رئالیسم قرن نوزدهم روسیه به حساب می آید.  
۵. Anton (Pavlovich) Chekhov (1860-1904) نمایشنامه نویس بزرگ روسیه و استاد داستان کوتاهیوس معرن او یکی از نویسندگان برجسته مکتب رئالیستی قرن نوزدهم روسیه به حساب می آید.  
۶. John Buchan (1875-1940) نویسنده و خبرنگار اسکاتلندی شهرت جهانی او بر پایه رمان های ماجراجویانه و اسرارآمیز است.  
۷. Sir (Emery) Rider Haggard (1856-1925) رمان نویس انگلیسی شهرت او به خاطر داستان رمزآلود King Solomon's Mines, 1885 است.